

فصل اول

شاهد عینی گفت او در واقع آن اتفاق را ندیده است. ولی به چه شکل دیگری ممکن بود رخ داده باشد؟ کمی بعد از نیمه‌شب مردی با پالتو بارانی سبز وارد انبار بتونی کوچکی شده بود که یک در بیشتر نداشت. دو مرد با کت‌وشلوار مشکی هم پشت سرش وارد شده بودند. وقفه‌ای کوتاه پیش آمده بود. دو مردی که کت‌وشلوار مشکی به تن داشتند دوباره بیرون آمده بودند.

مردی که پالتو بارانی سبز به تن داشت دیگر بیرون نیامده بود. آن دو مرد کت‌وشلواری به چابکی ده متر راه رفته و سوار یک ماشین قرمز روشن شده بودند. شاهد رنگ آن را رنگ ماشین آتش‌نشانی توصیف کرده بود. قرمز درخشان. نسبتاً نو. به گمان شاهد عینی یک سواری چهاردر معمولی بود. یا شاید هم پنج‌در. یا سه‌در. ولی قطعاً کوپه‌ی دودر نبود. به گمان شاهد عینی تویوتا بود. یا شاید هم هوندا. یا هیوندای. شاید هم کیا.

ولی هرچه بود، آن دو مرد کت‌وشلواری با آن از آنجا رفته بودند. هنوز از مردی که پالتو بارانی سبز به تن داشت اثری نبود. سپس از زیر در انبار بتونی خون بیرون زده بود.

شاهد عینی به ۹۱۱ زنگ زده بود.

کلانتر بخش آمده و ماجرا را از آن‌ها پرسیده بود. یکی از استعدادهای متعدّدش این بود که در عین صبر و خونسردی بقیه را به تکاپو وادارد.